دانشجو

امام موسی صدر

امام موسی صدر :

ـ من حسینی که به رنج‌دیدگان اهتمام نورزد، نمی‌شناسم. به حسینی که شهید گریه می‌نامندش، ایمان ندارم. من به گریه و زاری برای سبک شدن و تخلیۀ هیجان و ناراحتی ایمان ندارم.

ـ سوگواری امام حسين، افراد خوار و ذليل پرورش نمي‌‌دهد، گريه‌کننده پرورش نمي‌‌دهد. عزای امام حسين انسان‌هايي حسيني پرورش مي‌‌دهد، انسان‌هايي که همانند امام حسين سکوت کردن در برابر ستمگر را رد مي‌‌کنند ...

* اگر ما گريه کنيم، ولي در عين حال براي تضعيف اهداف امام حسين تلاش کنيم؛ اگر گريه کنيم، ولي در صف باطل باشيم؛ اگر گريه کنيم، ولي گواهي دروغ دهيم؛ اگر گريه کنيم، ولي به دشمنان کمک کنيم و به اختلاف و تفرقه در جامعه خود دامن زنيم؛ اگر گريه کنيم، ولي گناهمان بيشتر شود، در اين صورت ما گريه مي‌‌کنيم، ولي در عين حال حسين را نيز مي‌‌کشيم، زيرا تلاش مي‌‌کنيم هدف حسين را از بين ببريم که گران‌بهاتر از خود اوست.
* امام حسین خود را در برابر امتی دید که وجدانش به خواب رفته است: امتی سلطه پذیر و بزدل و طمع‌کار که نمی‌تواند حقوق خود را به دست آورد و حاکمان هرگونه که بخواهند با آن برخورد می‌کنند ...
در برابر این واقعیت تلخ، امام حسین راهی برای بیدار کردن این وجدان‌ها و بازگرداندن خون سالم به رگ‌های افراد این امت نیافت، جز اینکه بزرگ‌ترین جان‌فشانی را رقم زند.
* «فدا شدن برای علی بن ابی طالب(ع) یعنی چه؟ او با جسم خود در میان ما حاضر نیست، ولی عزیزتر از او در میان حاضر است. دینش، دین پیامبر(ص)؛ تعالیم او و راه و روش و نماز و روزۀ او حاضر است. بنابراین، همه ما آمادۀ فداکاری در راه او هستیم و انتساب به حضرتش را برای خود افتخار می دانیم.»

" دانشجو"



امام موسی صدر در سخنانی که در جمع دانشجویان دانشگاه لبنانی بیان کرده از خصوصیات جوانی می‌گوید.

**در این سخنرانی که در 1969/۱۲/4 در دانشکدۀ حقوقِ دانشگاه لبنانی ایراد شده، به نقش دانشجویان در ساختن آینده یا ساختن سرنوشت اشاره شده است. بخشی از سخنرانی امام موسی صدر با محوریت جوان و ویژگی‌های آن برای اولین بار منتشر می‌شود، که در ادامه می‌خوانید.**

دانشجو محترم ‌است، زيرا آينده‌ساز است ‌و به ‌شايستگي ‌آينده‌ساز است، زيرا در حين تحصيل در جستجوی آينده ‌است ‌و دنبال ‌منافع‌ فرزندان ‌نسل ‌كنوني ‌و فرزندان ‌ماست. پس‌ بايد محترم ‌باشد.

دوست ‌دارم‌ معناي ‌واژۀ دانشجو را توضيح‌ دهم. دانشجو كيست‌ و چرا از دانشجو سخن ‌مي‌گوييم؟ خصوصیات ‌دانشجو چيست؟ دانشجويي ‌كه ‌ما از او سخن ‌مي‌گوييم ‌كيست؟

اگر مي‌بينيد كه ‌آنچه‌ را شما در مرحلۀ عمل ‌انجام ‌مي‌دهيد، من ‌با بيانم ‌ياد مي‌كنم، معذرت‌ مي‌خواهم. دانشجو جواني ‌است‌ كه ‌دانش ‌مي‌آموزد. شايستگي‌هايي ‌دارد: شايستگي ‌جواني ‌و شايستگي ‌يادگيري. شايستگي‌ جوان‌ چيست؟ تفاوت‌ ميان ‌او و پير چيست؟ با اينكه ‌در منطق ‌ديني، مي‌خواهم ‌براي‌ خود توجيهي ‌دست ‌و پا كنم ‌كه ‌انسان‌ پا به ‌سن ‌گذاشته ‌هم ‌اگر مؤ‌من‌ و درست‌ كار باشد، به ‌تعبير دين، به‌ جوانان ‌ملحق خواهد شد، اما تفاوت ‌ميان ‌جوان ‌و پير اين ‌است ‌كه ‌جوان امتيازات ‌مادی ‌و معنوی ای دارد كه ‌ديگران ‌از آن ‌برخوردار نيستند.

**نخست:**قدرت ‌بيشتر جوان‌ است ‌و اين‌ كاملاً‌ روشن ‌است‌ و قدرت ‌هميشه‌ قاعده ‌و ابزار و سبب ‌كاميابي است، زيرا هر تلاشي ‌نيازمند نيروست ‌و هرچه‌ ‌نيرو بيشتر باشد، تلاش ‌نيز بيشتر خواهد بود.

**دوم:**صبر و تحمل‌ جوان ‌در برابر سختي‌ها بيشتر است ‌و اين‌ هم ‌يكي ‌از عوامل‌ پيروزي‌ است. تلاش نیازمند تحمل سختی‌هاست، به‌خصوص در حین تحول و تغییر، به‌خصوص زمان رویارویی با محافظه‌کاران و سنتی‌ها.

**سوم:** شكيبايي ‌جوانان‌ در برابر تمايلات‌ و هوس‌ها بيشتر است. شايد اين ‌امر عجيب ‌به ‌نظر برسد، اما اين حقيقت است. نياز جوان ‌به ‌عناصر فريبنده ‌و تمايلات ‌بيش ‌از ديگران ‌است، اما صبر و توانايي و مقاومت او ‌در برابر آن‌ها نيز بيشتر است. مي‌توانيم ‌مثال‌ كوچك ‌و روشني ‌ارائه ‌كنيم. روزه‌ را در نظر بگيريد كه ‌خودداري ‌از خوردن ‌و آشاميدن‌ در مدتي‌ معين ‌است. نياز جوان ‌و نياز سلول‌های ‌بدن ‌او به ‌خوردن‌ و آشاميدن‌ بيشتر است، اما توانايي‌ او نيز در خودداری از خوردن‌ و آشاميدن ‌در آن ‌مدت‌ معين بيشتر است. ‌هرچند نياز جنسي‌ جوان ‌بيشتر از ديگران ‌است، اما شكيبايي ‌او نيز بيشتر است و اين چه‌بسا عجيب ‌به ‌نظر برسد. اما مطالعۀ اجمالي ‌انعطاف‌پذیری جوانان در ‌اين ‌امر را ثابت‌ مي‌كند و پزشكان‌ و تحقيقات ‌آنان ‌دربارۀ ‌بدن ‌انسان‌ در دسترس ‌شما قرار دارند، مي‌توانيد از آنان بپرسيد.

**چهارم:** فرصت‌ روزانۀ جوان‌ بيشتر است، زيرا فرد مسن ‌در طي 24 ساعت ‌شبانه‌روز، نياز به ‌استراحت ‌بيشتری ‌دارد. نياز به ‌برخي آمادگي‌ها برای حضور در مجالس ‌عمومي ‌دارد. جوان‌ حتي ‌اگر شب نخوابد، روز مي‌تواند در كلاس ‌يا كارخانه ‌و يا اداره‌ حاضر شود و كارش ‌را انجام ‌دهد، درحالي‌كه ‌شخص ‌مسن ‌اگر كم بخوابد و يا شب‌بيداری ‌بكشد و يا در معرض ‌هوای ‌سرد قرار گيرد، امكان‌ چنين‌ كارهايي ‌را ندارد. كوچك‌ترين مشكلي‌ او را از كارش ‌بازمي‌دارد. هرجا ديديد كه ‌مردی مسن ‌در اجتماعات ‌حضور يافته ‌است، مطمئن ‌باشيد كه ‌وقت ‌زيادی ‌براي آماده‌ كردن‌ خود به منظور شركت‌ در آن ‌مجلس ‌صرف ‌كرده ‌است. به ‌اين ترتيب، ‌درمي‌يابيم كه ‌با اينكه 24 ساعت ‌شبانه‌روز براي ‌پير و جوان ‌مشترك ‌است، فرد مسن ‌نمي‌تواند از بيش ‌از سه‌ چهار ساعت‌ آن ‌استفاده‌ كند، درحالي‌که ‌جوان ‌مي‌تواند از بخش ‌اعظم ‌آن ‌بهره ‌گيرد.

**پنجم:**شور جوانان‌ در هنگام‌ لزوم ‌بيشتر است ‌و همين ‌امر است‌ كه ‌احساسات‌ رواني‌ جوان ‌را در برابر صبر و تمايلاتي ‌كه ‌ياد كرده‌ايم، تثبيت ‌مي‌كند. ارتباطات ‌جوان ‌و تعهدات ‌او در جامعۀ كنوني‌كمتر است، زيرا میان انسان ‌مسن، كه ‌دوره‌ای ‌از زندگي ‌را در يك ‌جامعۀ معين ‌پشت‌ سر گذاشته‌ است، و جامعه، روابط ‌و تعهداتي ‌شكل ‌مي‌گيرد. اين ‌روابط و ‌تعهدات، دست‌ و دل ‌و اندیشۀ آنان‌ را مي‌بندد و آنان را بیشتر به جامعه‌شان وابسته می‌کند. در حالي ‌كه ‌جواني‌ كه ‌در جامعه‌ای ‌زندگي ‌مي‌كند، هنوز ارتباطات ‌و تعهدات‌ محكمي ‌با جامعه‌اش ‌ندارد. بنابراين، ‌پايبندی ‌جوان ‌به ‌جامعه‌اش‌ كمتر است. و همين‌ امر به ‌جوان‌ كمك ‌مي‌كند تا تلاش ‌بی‌نهایت خود را براي‌ تحول ‌و تغيير ‌جامعه ‌به ‌كار گيرد. اين ‌به ‌معنای ‌آن ‌است‌ كه ‌موانع ‌تحرك ‌در برابر جوانان‌ كمتر از ديگران ‌است. ديگران ‌وقتي ‌كه ‌مي‌خواهند حركتي ‌يا انقلابي ‌يا تحولي ‌و يا طرح ‌تازه‌ای ‌براي‌ نظم ‌جامعه رقم ‌بزنند، با منافع‌ خود و خانواده‌ و خويشاوندان ‌و دوستانشان برخورد می‌کنند و بايد به ‌آنچه ‌در فلان ‌مجلس ‌و فلان ‌سال‌گفته‌اند، پایبند باشند و هزاران‌ بند و زنجير آنان ‌را زمين‌گير كرده‌ كه ‌غالباً‌ مانع تحرک ‌و تغيير ‌آنان مي‌شود.

از اين‌ مهم‌تر، فرصتي كه جوان در طول‌ عمر خويش ‌دارد، بيشتر از ديگران ‌است، يعني‌ جوان ‌وقتي‌ كه ‌مي‌خواهد برنامه‌ريزی كند، مي‌تواند برای ‌بيست ‌سال ‌يا سي‌سال ‌برنامه‌ريزی ‌كند، زيرا مي‌داند كه ‌فرصت ‌درازي ‌دارد. درحالي‌که ‌فرد مسن امكان ‌چنين ‌برنامه‌ريزی درازمدتي ندارد، زيرا مطمئن ‌نيست ‌مدت طولانی زنده ‌باشد، مگر آنكه ‌احساس ‌كند كه بشریت یکی است و همانند آن‌ دهقاني ‌بينديشد كه ‌گفت: ديگران‌ كاشتند و ما خورديم، ‌ما بكاريم ‌و ديگران ‌بخورند؛ و بدين‌ترتيب، با كساني ‌كه ‌پس‌ از وی خواهند آمد، ‌احساس يگانگی ‌كند.

از حيث ‌روحي ‌نيز امكانات ‌جوان ‌بيشتر است، زيرا هرچيزی ‌را ممكن ‌مي‌شمارد. اين ‌امر شايد مبالغه ‌به ‌نظر برسد، چراكه ‌عملاً‌ هر چيزی شدني ‌نيست. اما احساس‌ جوان ‌به ‌اينكه ‌هر كاري‌ شدني ‌است، سرمايۀ عظيمي ‌در مسير تحرک و تلاش ‌است. جوان ‌در برابر خود هيچ ‌چيزی ‌را محال ‌نمي‌شمارد و اين ‌نيز فرصتي‌ است.

اما از حيث ‌رواني، صفاي ‌نفْس‌ و قواي ‌دِماغي جو‌ان طراوت ‌بيشتری دارد، كه ‌به ‌سرعت‌ حافظه ‌و سرعت ‌اراده ‌و سرعت ‌فراگيری و سرعت ‌يادآوری مي‌انجامد. به ‌اين‌ ترتيب، ‌درمي‌يابيم ‌كه ‌جوان از نيروي‌ جسمي ‌و روحي‌ و مادی ‌بهره‌اي ‌دارد كه ‌ديگران ‌ندارند. از اين‌روست ‌كه ‌كتاب‌های ‌ديني از جواني ‌با تعبير «فلما بلغ‌ اشده؛ زماني‌ كه ‌به ‌قدرت رسيد» ياد مي‌كنند. يعني‌ وقتي كه ‌مي‌خواهند بگويند كسي ‌به ‌سن ‌جواني ‌رسيد، مي‌گويند او همۀ ‌نيروهای ‌خود را به ‌دست‌ آورد. بنابراين، ‌جوان ‌كسي ‌است‌ كه ‌در عمر خود صاحب بيشترين‌ نيروی ‌رواني ‌و روحي ‌و جسمي ‌و مادی است. از اين‌ رو، به ‌ميزاني ‌كه ‌جوان نيروی ‌بيشتری داشته ‌باشد، مسئوليت‌هايش ‌بيشتر و انتظار و اميدی ‌كه ‌از او مي‌رود، بيشتر است.

اما در عمل، در مقام ‌روحاني ‌بايد بگويم‌ كه ‌بيشتر پيامبران ‌و بلكه ‌تمام ‌آنان در سنين ‌جواني پيامبر شدند: ابراهيم و موسي و عيسي‌ و محمد و بيشتر ديگر پيامبران ‌در سن ‌جواني ‌به ‌پيامبری ‌رسيدند. شك ‌نيست ‌كه ‌در منطق ‌دين، مقام ‌نبوت بالاترين ‌مقام ‌است‌ و زماني‌ كه ‌انسان ‌شايستۀ ‌مقام‌ پيامبري‌ شود، شايستۀ ‌همۀ ‌مقامات ‌است. بنابراين، انسان‌ جوان در حقيقت محور اميد زمين و آسمان ‌است ‌و در منطق‌ ماده‌ و منطق ‌روح، مسئول‌ آينده‌ است. اين ‌گوشه‌ای ‌از تفسير مفهوم ‌جوان‌ و جواني ‌بود.

اما دانشجو، كسي ‌است‌ كه ‌تحصيل ‌مي‌كند و در فضاي‌ دانش ‌زيست ‌مي‌كند و بيش‌ از آنكه ‌در فضاي ‌واقعيت ‌زندگي ‌كند، در فضاي‌ دانش ‌زندگي ‌مي‌كند و چنان‌كه ‌مي‌دانيم،‌ جوانان ‌ميان‌ واقعيت ‌و حقيقت تفاوت قائل‌اند. طبعاً،‌ در اثر اين ‌همزيستي ‌با علم و نه ‌با واقعيت، دانشجويان ‌بيشتر به ‌آرمان‌گرايي ‌و اخلاص‌ نزديك ‌مي‌شوند، زيرا به ‌اصطلاح‌ ديني زندگي ‌واقعي‌ سرشار از تاريكي‌هاست؛ سرشار از امور ناهمخوان‌ با علم ‌و سرشار از ظلم ‌فردی ‌و اجتماعي ‌و تزوير و حقيقت‌پوشي ‌است. درحالي‌كه ‌دانشجو ساعت‌ها با كتاب ‌و استاد و آرا و نظريات ‌و بررسي‌ها و مباحثات ‌سروكار دارد و مي‌توان‌ گفت ‌که بيشتر ساعت‌هاي ‌بيداری اش ‌را با علم ‌مي‌گذراند.

اما علم ‌چيست؟ پرتويي‌ برای كشف ‌حقيقت است. جوان ‌بيش‌ از آنكه ‌در فضاي ‌واقعيت‌ خارجي ‌زيست ‌كند با حقيقت ‌مجرد و محض ‌زيست ‌مي‌كند و اين ‌امر بر آرمان‌گرايي‌ و اخلاص ‌او مي‌افزايد. حتي ‌اگر طبقۀ منحرفي ‌از جوانان ‌را ديديم، اغلب ‌در اخلاص ‌آنان ‌شك‌ نخواهيم‌ كرد و خواهيم‌ ديد كه ‌آنان ‌اين ‌مسير را از روي ‌رغبت ‌صادقانه ‌به ‌كشف‌ حقيقت ‌و تلاش ‌مثبت ‌و سازنده انتخاب ‌كرده‌اند، زيرا منافع‌ دانشجويان‌ در پيمودن‌ اين ‌خطوط ‌كمتر از ديگران ‌است. ‌آنان ‌تعهدات‌ و ارتباطات‌ چنداني ‌با جامعه ‌ندارند، چنان‌كه ‌در تفسير مفهوم ‌جوان ‌گفتم.

بنابراين، جوان در مقام جوان، عنصری ‌است ‌داراي ‌نيروهای ‌شگرف ‌و در مقام دانشجو، عنصری ‌است ‌كه ‌بيش ‌از آنكه ‌با واقعيت‌ خارجي ‌ارتباط ‌داشته ‌باشد با علم‌ و حقيقت ‌سروكار دارد. دوم آنکه دانشجو در فضای علم جدید و متجدد زیست می‌کند که این هم نکته‌ای اساسی است. حتي ‌علما و هنرمندان‌ و ادبا و خبرگان‌ خارج ‌از دانشگاه ‌نيز در فضای علم سال‌های گذشته زندگی می‌کنند؛ سال‌هایی که دوران دانشجويي ‌را در دانشگاه‌ مي‌پيمودند. اما دانشگاه‌ هميشه ‌با دانشجويان‌ خود ‌و در فضاي ‌علمي ‌كه ‌دائماً‌ در حال‌ نو شدن ‌است، زيست ‌مي‌كند. در اين ‌وضعيت ‌نيز تفاوت‌های ‌بزرگي با گذشته ‌پديد آمده ‌است، زيرا در گذشته سال‌ها و بلكه ‌ده‌ها سال ‌نياز بود تا آرا و نظريات‌ تغيير يابند، ولي‌ در اوضاع ‌كنوني هر روز و هر ماه‌ و هر سال ‌آرای ‌جديدی ‌در زمينه‌های مختلف عرضه‌ مي‌شود.

دانشجو در فضاي ‌علمي‌ به ‌سر مي‌برد و اين ‌علم ‌هم ‌همواره‌ در حال ‌نو شدن ‌است. بنابراين، دانشجو در مقايسه با ‌عالِمي ‌كه ‌در خارج ‌از دانشگاه‌ است ‌و در وضعيت‌ دانشجويي‌ قرار ندارد، به ‌حقيقت ‌نزديك‌تر است.

حال به موضوع اصلی این سخنرانی می‌رسیم. بدون ‌هيچ‌ تعارفي ‌بايد بگويم این است ‌امكانات‌ و سرمايۀ ‌انساني ‌عظيمي‌ ‌كه ‌دانشجويان ‌دارند. بی‌تعارف، تنها تلاش‌ ما این است که آنان را در برابر مسئولیت‌های خود قرار دهیم و از آنان خواهش و تمنا کنیم و آرزو و دعای خالصانه کنیم. جوان ‌دانشجو ثروت و سرمايۀ هر جامعه ‌است، زيرا جوان ‌با امكاناتي‌ كه ‌دارد، آينده‌ را می‌سازد ‌و جامعۀ ‌بدون‌ جوان ‌دانشجو جامعه‌ای ابتر ‌است ‌و بلكه ‌آينده‌اش بي‌روح ‌است‌ و هرگاه تفاوتی ميان‌ حال‌ و آينده‌ نباشد، به ‌معنای مرگ ‌و جمود است. بنابراين‌، جوان بخش متحرك جامعه‌ است‌ و يا به ‌تعبير فلسفي ‌قديم ‌و جديد آنتي‌تز هر جامعه‌ای ‌است ‌كه ‌مي‌تواند با قدرت ‌و شايستگي‌ها و امكاناتش‌ آينده‌ را بسازد.

هان ‌اي ‌جوانان،
شما سازندگان‌ جامعه‌ايد. بدون شما جامعه‌ای وجود ندارد. ما گروه ‌مهمل‌ و بيكاره‌ای ‌از بشر در اين‌ منطقه‌ايم؛ نه صاحب ‌ملت‌ و نه‌ امت ‌و نه‌ جامعه. چيزی ‌نداريم، جز آرزو دربارۀ ‌آينده ‌و تحقق ‌اين ‌آرزوها به ‌دست ‌شما.

جوان‌ عزیز،

با من بحث كن‌ كه آیا می‌توانی‌ در جهان امروز با افتخار بگویی كه شرقی‌ یا عرب یا لبنانی هستی؟ تو امروزه‌ به تمدن‌ بشری چه چیزی عطا می‌كنی؟‌

به خودت‌ و به ما و به تاریخ خود رحم كن و بدان كه تو چونان پیامبری مسئول هستی. و خدا شاهد است كه این سخن مبالغه نیست. تو چونان پیامبر مكلفی كه جامعه‌ای بنیان نهی و نه‌ جامعه‌ای برتر را. جامعۀ صحیحی را بنیان نِه و فضیلت جادوانگی از آنِ تو خواهد بود. تو آینده‌سازی. ای‌ آینده‌سازان، برنامۀ شما برای جامعۀ آینده‌ چیست؟ ابعاد جامعه‌ای‌ كه می‌خواهید بنیان نهید كدام است؟ مطالعات و بررسی‌های شما و خدمات شما در آینده چیست؟

شما تنها هسته‌های تكامل‌اید و در اینجا بنا ندارم كه به تفسیر فلسفی تكامل بپردازم، زیرا بحثی داریم بر سر اینكه آیا تكامل به معنای بركندن‌ لباسی و پوشیدن لباسی دیگر و به تعبیر دیگر، خراب‌ كردن چیزی و ساختن چیزی‌ دیگر است؟ یا اینكه به معنای جذب كردن وجود است‌، هرچه باشد؟ بنابراین، نارضایتی از وضع موجود، مقدمۀ ساختن آینده است و از رد و نفی وضع موجود نترسید (تشویق حضار)، زیرا اعتراض و نفی حقیقت وجود شماست. نفی امری بسیار مقدس است. مگر نه‌ این است كه اسلام و هر دین دیگری در آغاز به لحاظ عقیدتی‌ و اجتماعی از نقطۀ رد و نفی شروع شده است. به لحاظ عقیدتی اسلام با «لا إله إلا الله» و نفی همۀ خدایان آغاز شد. انسان خاستگاه‌ها و خواسته‌ها و انگیزه‌های‌ متعددی دارد. گویی كه انسان بخش‌بخش است و نه موجودی واحد و یكدست. گویی‌ كه انسان از پنجاه بخش دیگر ساخته شده بود، زیرا انگیزه‌هایی كه محرک انسان‌اند، مانند خدایان‌ او را به پنجاه سمت و سو برمی‌انگیزانیدند. خودخواهی خدا بود، جن‌ خدا بود، زمین خدا بود، قبیله خدا بود و عشیره و مقام خدا بود و تمام این‌ها چونان خدا پرستش می‌شدند و اسلام آمد و همۀ این‌ها را نفی كرد.

تعبیر اسلام دربارۀ گذشته‌ كه آن را دورۀ‌ جاهلیت‌ دانسته است، نیز به معنای نفی گذشته است. در سیرۀ مسیح هم می‌بینیم‌ كه او نخستین كسی است كه مقدس‌ترین مقدسات یهود را نفی می‌كند. در سیرۀ‌ آن‌ حضرت می‌بینید كه می‌كوشید با همۀ سنت‌های جامعه‌اش مخالفت ورزد. از این رو، با قدیس‌های‌ فریسی و دیگران ستیز می‌كرد و با شیوۀ‌ آنان در استفاده از هیكل (معبد سلیمان) و طبقه‌بندی مردم‌ جامعه مخالفت می‌كرد و هدایاشان را نیز رد كرد تا اینكه ناچار شدند دست به توطئه برضد او بزنند. پس از نفی نترسید. نفی مقدس است؛ نفی نقش الهی شماست و نقش علمی‌تان. شما نفی می‌كنید، ولی چه چیزی‌ را نفی می‌كنید؟ نواقص جامعۀ ما را.

نواقص جامعۀ ما چیست؟ همۀ جامعۀ ما نقص است (تشویق حضار). این نواقص را ما می‌شناسیم و شما هم می‌شناسید. اما مسئله این است كه جامعۀ فعلی و یا آنانی كه از این نقص‌ها بهره می‌برند به خود اكتفا نمی‌كنند، بلكه سعی می‌كنند كه آثار مشكلات و دردها و مسائل و نواقص در دانشجویان نیز رخنه كند. این است اساس مشكل.

برادران، از خودم شروع می‌كنم؛ منِ روحانی تعدد فرقه‌ها را نفی نمی‌كنم، اما فرقه‌گرایی را نفی می‌كنم (كف حضار). البته، بیماری ما تنها فرقه‌گرایی نیست، بلكه هرگونه طبقه‌بندی و جناح‌بندی‌ای‌ است كه به منفی‌گرایی‌ در عرصۀ زندگی بینجامد. در جایی‌ در تفاوت میان جامعه و مردم بیان كردم‌كه اعضای یک جامعه با یكدیگر تعامل و همكاری دارند و مجموعۀ آن‌ها، یک واحد را تشكیل می‌دهند كه با برهم‌خوردن وضع افرادش، وضع مجموعه‌ هم به‌ هم‌ می‌خورد، زیرا توانایی‌ها و شایستگی‌های افراد با هم متفاوت است، همان‌طور كه اقلیم‌ها از جهت آب‌ و هوا با هم متفاوت‌اند.

فرقه‌ها پنجره‌های تمدنی گشوده به روی تولید گستردۀ انسان‌ها هستند كه آنها نیز با هم فرق دارند. تعامل میان فرد و فرد، اقلیم و اقلیم، گروه و گروه، فرقه و فرقه و حزب و حزب با همۀ تفاوت‌هایشان، راز شكل‌گیری جامعه است و هرآنچه مانع‌ این داد و ستد و تبادل توانایی‌ها و شایستگی‌ها و امكانات شود، بیماری‌ و آفت جامعه است. بنابراین، اگر من همكاری با فرقه‌های دیگر را برنتابم یا به دیگران یا وطن‌دوستی‌شان تشكیک كنم و به آنان‌ اعتماد نكنم یا تعامل با آنان را تضعیف كنم، چنین فرقه‌گرایی‌ای تعامل را كاهش می‌دهد و منجر به سستی جامعه می‌شود و جامعه را بیمار می‌كند. همچنین‌ است حزب‌گرایی و منطقه‌گرایی. اگر تعلق خاطر به منطقه و اقلیم به تعصب دربارۀ آن بینجامد و همه‌چیز را برای اقلیم و منطقۀ خود بخواهی و به فكر مناطق دیگر نباشی، روح میهن‌دوستی را تضعیف‌خواهی كرد و موجب بیماری جامعه‌خواهی شد. هرگونه طبقه‌بندی دیگر از جامعه نیز اگر چنین‌ آثاری داشته باشد، مردود است. اجازه بدهید تا بگویم كه حتی طبقه‌بندی مدرن كه آن را طبقات اجتماعی می‌نامیم، اگر به منفی‌گرایی‌ و تعامل نداشتن میان‌ طبقات بینجامد، مردود است. این دین قرن‌ بیستم و فرقه‌گرایی قرن بیستم است و شکلی جدید از اشكال جدایی فرزندان جامعه و كاستن روح‌ اجتماعی در جامعه شده است. (تشویق حضار)

می‌خواهید وضع موجود را نفی كنید که جامعه‌ای‌ یكدست بنا كنید، اما محافظه‌كارانی كه از فرصت تصمیم‌گیری‌ و منافع و بهره‌مندی از وضع كنونی و آینده برخوردارند، خواهند كوشید که شما را دسته‌بندی كنند و فرقه‌گرایی را در میان‌ شما بگسترانند. ولی شما تا جایی كه من می‌دانم، توانسته‌اید این دسته‌بندی‌ها را نفی‌كنید و برادران یكدیگر و هم‌شاگردی دانشگاهی باشید و بس؛ یعنی سازندگان آینده و نه‌ كسانی كه به سوی دسته‌بندی‌ها و بیماری‌های‌ گذشته كشیده شده‌اند. (تشویق حضار) می‌خواهم‌ از شما جوانان‌ عزیز سؤ‌ال كنم. لطفاً مرا ببخشید، زیرا در مقام مهمان حق‌ دارم از شما این را بپرسم. آیا شما فكر نمی‌كنید یكی از بیماری‌ها و دسته‌بندی‌هایی كه تفكر قدیم می‌خواهد شما را با آن‌ دسته‌بندی و وارد قالب آن‌ كند، قالب‌بندی چپ و راست است؟ موضوع را توضیح می‌دهم.

برادران،

از زمان‌های‌ سابق می‌گفتند: چپ‌ و راست. چرا چنین می‌گفتند؟ زیرا به گمانم در مجلس عوام بریتانیا گروهی در سمت راست و گروهی در سمت چپ می‌نشستند. كسانی كه در سمت چپ می‌نشستند، با نظام‌ موجود مخالفت و یا ضدیت می‌كردند. رفته‌رفته برای این امر فلسفۀ علمی پروردند و گفتند: قلب متحرک تپنده‌ای كه حیات می‌بخشد در سمت چپ است و بر این اساس، مردم را دسته‌بندی كردند. خدا هدایتشان كند. آنان‌ چیزی را گفتند كه وظیفۀ خود می‌دانستند. اما شما دانشجویان، آیا فكر نمی‌كنید قالب راست و قالب‌ چپ كه می‌كوشند شما را با این دو، قالب‌بندی كنند، نه‌ كار شماست و نه‌ برساختۀ دست شما؟ آیا این نیز نوعی نشخوار گذشته نیست و موجب‌ تأثیرگذاری بیماری‌های موجود بر آینده‌ای نمی‌شود كه شما باید تنها سازندگان آن‌ باشید؟ آیا این قالب‌بندی‌ها نشخوارگری گذشته نیست؟

شما می‌توانید دسته‌بندی‌ها و طبقه‌بندی‌های دیگری را پی‌ریزی كنید. مثلاً دسته‌بندی دانشجو و غیردانشجو، علم و غیرعلم، وحدت و تفرقه، پیشرفت‌ و عقب‌ماندگی، تحرک و جمود و زندگی و مرگ، و هر دسته‌بندی دیگری كه خواستید. شما می‌توانید دستۀ جدیدی را شكل دهید و خود از پیشگامان و پرچم‌داران آن باشید. در میان‌ خود نیز می‌توانید دسته‌های‌ جدیدی را تشكیل دهید كه با یكدیگر همكاری و همبستگی داشته‌ باشند. چنین كاری عیبی ندارد. چرا به شما می‌گویم نفی‌ كنید؟ زیرا به مجرد اینكه به چپ‌ و راست گردن نهادید، بر شما لازم‌ می‌آید كه به قاموس و ادبیات چپ‌ و راست‌ مراجعه‌ كنید و مفهوم چپ و راست‌ را از قوانینی برگیرید كه برساختۀ دست پیشینیانی است كه شما در پی‌ نفی آنید تا مبتلا به منافع و مشكل‌ها و بیماری‌های آنان نشوید. بر این اساس، می‌توانید جامعه‌ای را كه می‌خواهید بسازید و مبنای شما هم‌ پرهیز از منفی‌گرایی‌ و نفی بیماری‌های‌ گذشته باشد كه مانع تعامل مثبت و وحدت جامعه است. مبنای دیگر شما ایمان محكم و استوار باشد، زیرا ایمان تنها عنصر پیونددهنده است. ما آدمیان با هم متفاوتیم و متغیر و هرگاه به همكاری‌ و یا به هدفی ایمان آوردیم، می‌توانیم یک‌پارچه و متحد شویم.

بر این اساس و با این‌آرزوها كه به اجمال توضیح دادم، مطمئن باشید كه بیش از هر منطقه و كشور دیگری، حیات و وضعیت ما همان چیزی است كه شما بدان‌ امید دارید. و مطمئن باشید كه منفی‌گرایی مشكل جامعۀ گذشتۀ‌ شما و جامعۀ كنونی ماست و نه بت‌ها؛ و بر شماست كه از این منفی‌گرایی و منفی‌بافی پرهیز كنید و بكوشید تا هر دسته‌بندی و هر سنت دیگری را نفی كنید، هرچند كه شكل و قالب‌ آن‌ زیبا و عجیب‌ و متغیر و متحرک باشد. مهم این است كه اندیشه‌ها و دسته‌بندی‌های این قالب‌ها را آشكار و سپس نفی كنید. آنگاه خواهید توانست جامعه‌ای الگو و آرمانی بسازید. در دانشكدۀ شما چه چیزی مانع از آن‌ می‌شود كه فعالیت اتحادیه و دیدارهایتان را به تجربه‌ای آزمایشگاهی تبدیل كنید و از آن‌ جامعه‌ای نمونه بسازید كه مشابه جامعۀ آرمانی‌ای است كه می‌خواهید در آینده بنیان نهید؟ چه‌ مانعی وجود دارد كه نمی‌گذارد شما در دانشگاهتان، كه جامعۀ كوچک و آزمایشگاه آینده‌تان‌ است، كارها را بر اساس شایستگی‌ها دسته‌بندی و توزیع كنید؟

شما با آرا و افكار خود، تجربۀ خود را داشته باشید و در عین حال، استقلال خود را حفظ كنید.

ای برادران،

امانت الهی‌ و سرمایۀ فكری‌ام كه ریشه‌ در ایمان من دارد، بر من ایجاب می‌كند كه شما را اندرز دهم، به اینكه ایمانی‌ كه عامل وحدت است و تضاد بدن‌ها را برطرف می‌كند و ناسازگاری منافع را جبران می‌كند، همان ایمان یگانه‌ای است كه شما را متحد می‌كند و هرچه امید ایمان بیشتر باشد، بلندپروازی‌های‌ انسان بیشتر خواهد بود. پس اگر در ایمان خود به تأمین ابزارهای‌ مادی‌ زندگی بسنده كنیم، با دستیابی به این ابزارها، حركت ما پایان خواهد یافت، اما اگر ایمان ما به بی‌نهایت باشد، با هر دشواری‌ای كه بر سر راه ما پیدا شود، ایمان ما هم نو خواهد شد.

[[1]](http://www.imam-sadr.com/%D8%A7%D9%86%D8%AF%DB%8C%D8%B4%D9%87/%D9%86%D9%85%D8%A7%DB%8C%D8%B4-%D8%A7%D9%86%D8%AF%DB%8C%D8%B4%D9%87/tabid/108/ArticleId/17903/%D9%86%D9%82%D8%B4-%E2%80%8C%D8%AF%D8%A7%D9%86%D8%B4%D8%AC%D9%88%D9%8A%D8%A7%D9%86-%D8%AF%D8%B1-%D8%B3%D8%A7%D8%AE%D8%AA%D9%86-%E2%80%8C%D8%A2%D9%8A%D9%86%D8%AF%D9%87%E2%80%8C-%D9%8A%D8%A7-%D8%B3%D8%B1%D9%86%D9%88%D8%B4%D8%AA.aspx%22%20%5Cl%20%22_ftnref1) «زمانی که به قدرت رسید.» (یوسف، 22) و (قصص، 28)